

## دختری که در زندان زاده شد

**محمد بلوری - قسمت نهم/** آفتاب زلال صبحگاهی در میانه اسفندماه به رنگ عسل بهاری می درخشید و در باغچه حیات زندان زنان شکوفه‌های چند درخت زرد آلو به شوق باد بهاری در شکفتن بودن، چند کپه کوچک برف که روی درخت پیر کاج الماس کون در نمایش آفتاب می درخشیدند کم کم آب می شدند و چکه چکه فرو می چکیدند.

مهتاب در سلول نوزادش را در آغوش گرفته بود و با گهواره زانوهاش دخترک را می خواباند از پشت میله‌های سلول، نگاه حسرت‌بارش را به باغچه بیدار بهاری دوخته بود و خاطرات شیرین گذشته‌اش را به خاطر می آورد.

اولین پرسش‌ام از مهتاب این بود که چگونه به همسرش آشنا شده و با هم ازدواج کرده‌اند؟

مهتاب در حسرت روزگار شیرین از دست رفته‌اش، در نگاهش رؤیای غم‌انگیزی سایه انداخته و گفت:

- تا پایان دوره دبیرستان تحت سرپرستی بخش خدمات شهرداری بودم و با شروع تحصیلات دانشگاهی که رشته ادبیات را انتخاب کرده بودم، قرار شد کاری پیدا کنم و روی پای خودم بایستم.

آیا هرگز به یاد دوران کودکی‌ات بودی که با آن پسرک پرورشگاهی دل به پروانه رنگین‌بال بسته بودین تا با پرواز در شهر روی شانه والدین‌تان شما را به آنها برساند؟

مهتاب آهی کشید و اشک در چشمان غمزده‌اش جوشید. با بغضی که در گلویش گره خورده بود گفت:

- آن روز که مهداد با فرار از پرورشگاه پروانه‌اش را در شلوغی خیابانی در شهر به شوق یافتن پدر یا مادرش پرواز داده بود وقتی مرد رهگدزی سنجاقی به کمر پروانه فرو برد و آن را برای تکمیل کلکسیون پروانه‌اش شکار کرد، انگار همه رؤیای شیرین کودکی‌مان با نیش سنجاقکی از بین رفت. از آن پس بود که نفرتی از شهر و آدم‌هایش به دل کوچک‌مان نشست ولی امید یافتن مادران گمشده‌مان چون رؤیای پراکنده با مرگ پروانه‌مان از سینه‌های‌مان بیرون نرفت و از آن پس روسری آبی‌ام را که بوی مادرم را داشت، در بستر خوابم به سینه‌ام می‌فشردم و در خیال کودکانه‌ام با مادر درد دل‌ها داشتم به یاد دارم شبهایی که با خواب مادر از گریه بیدار می‌شدم. مادر پرورشگاهی به بالینم می‌آمد، روسری آبی را از زیر لحاف به زیر چانه‌ام می‌کشاند تا با بوی سحرانگیز مادر با خیال آرام بخواب بروم.

گاهی که در حیاط پرورشگاه با مهداد سرگرم بازی می‌شدم می‌پرسیدم: -دیگه دنبال یک پروانه رنگ نمي‌گدی که در خیابان پروازش بدی؟

مهداد هم لب ور می‌چید و می‌گفت:

- دیگه نمی‌خوام به شهر قرار کنم. اما غصه نخور مهتاب، جور دیگه‌ای دنبال مادرمون می‌گیریم.

پرسیدم، چوچری؟

اما جوابی نمی‌داد.

از مهتاب پرسیدم: مهداد چی شد؟ آیا از هم جدا شدید؟ در جوابم آهی کشید و گفت: مدتی بعد یکی روز شنبه که خانواده‌ها برای انتخاب بچه‌ها به‌عنوان فرزند خوانده به پرورشگاه آمده بودند خانمی دستش را گرفت و برای همیشه با خودش برد. از آن پس شب‌ها مدام بهانه‌اش را می‌گرفتم و مادر پرورشگاهی به بالینم می‌آمد تا با وعده دیدار با مهداد، گریه و بغض گلویم آرام بگیرد و با این وعده شیرین خوابم می‌برد...

- از دوران دانشگاهی‌ات تعریف کن.

- تا یکی دو سالی از یک بانوی سالخورده بیمار مراقبت می‌کردم و به تحصیلات دانشگاهی‌ام هم ادامه می‌دادم. با یکی از دختران همکلاسی‌ام، آپارتمانی هم اجاره کرده بودیم و زندگی آرام و بی‌دغدغهای داشتم.

آیا به فکر این بودی که مهداد را پیدا کنی و از حال و روزش باخبر شوی؟ - چرا همیشه به‌فکرش بودم اما نمی‌دانستم در این شهر شلوغ چطور می‌جست‌وجویش کنم و از حال و روز این مونس دوران پرورشگاه اطلاع پیدا کنم. تا اینکه هم اتفاقی‌ام راه خوبی برای جست‌وجو نشان داد.

یک‌روز به من گفت: باید به همان پرورشگاهی مراجعه کنی که با هم در آن نگهداری می‌شدید. از یادآوری مهداد همیشه به شوق می‌آمدم و دلم می‌خواست پیدایش کنم و از حال و روزش باخبر شوم. یک روز پس از درس دانشگاهی‌ها هم به پرورشگاه رفتم. وقتی از دروازه وارد باغ کوچک پرورشگاه شدم، با هجوم خاطرات گذشته و دیدن کودگانی که سرگرم بازی یا گوشه‌نشینی در خلوت خود بودند از یادآوری آن روزهای کودکی بغضم گرفت و اشک در چشمانم جوشید. دوست و همکلاسی‌ام مهری بازویم را گرفت و هوشیارم کرد:

در چه فکری هستی مهتاب؟ پریم به دفتر بایگانی‌ات تا تعطیل نشده. وارد دفتر شدم با دیدن پیرمرد بایگان قلبم فشرود و دوباره بغضی گلویم را گرفت.

■ ادامه دارد

در حاشیه



## متهم به قتل در دادگاه

# مقتول مهدور الدم بود او را کشتم

جسمی داشت پرونده به دفتر دادستان فرستاده شد تا دادستان درباره درخواست فرزند مهجور قربانی تعیین تکلیف کند.پس از آن هیأت قضایی بار دیگر خسرو را به قصاص و همسرش را به ۱۵سال زندان محکوم کردند. اما دوباره متهمان به رأی صادره اعتراض کردند و دیوان عالی کشور یک‌بار دیگر به آن رسیدگی کرد و این بار حکم مورد تأیید قرار گرفت. در حالی که به نظر می‌رسید متهم در یک قلمی اجرای حکم قرار دارد خسرو درخواست اعاده دادرسی کرد. او گفت من با انگیزه ناموسی مرتکب قتل شدم و از همان ابتدای پرونده نیز این موضوع را اعلام کرده بودم. با توجه به کارهایی که مقتول کرده بود او را مهدورالدم تشخیص دادم. مدارکی هم در پرونده وجود دارد که ادعای من از ثابت می‌کند. من دوست نداشتم به خاطر خانواده مقتول که آدم‌های آبروداری هستند جزئیاتی از کارهای او را بگویم اما همه مدارکی که ادعاهایم را ثابت می‌کند به صورت مستند در پرونده گذاشته‌ام. در همه جلسات بازپرسی و بازجویی هم توضیح دادم چرا او را کشتم و گفتم که از آن نظر من او مهدورالدم بوده است.پس از اظهارات متهم ردیف اول پرونده و در حالی که ۷سال از این ماجرا گذشته بود، درخواست اعاده دادرسی خسرو پذیرفته و وی این بار در شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران محاکمه شد.

بعد از آن صحت مدارکی که به دادگاه داده بودند مورد بررسی قرار گرفت و این بار هیأت قضات شعبه ۲ دادگاه کیفری استان تهران وارد شور شدند و متهم را از قصاص تبرئه کرده و او به حبس و پرداخت دیه محکوم شد.

کردند اما حاضر به بیان جزئیات اختلاف نشدند.خسرو در این باره گفت: من و همسرم طبق نقشه‌ای از پیش طراحی شده، حمید را به قتل رساندیم. همسرم فریبا به بهانه اینکه برای حل مشکلات زندگی مان قصد دارم با او مشورت کند با حمید تماس گرفت و با او قرار گذاشت. من هم لباس زنانه پوشیدم و با همسرم سوار خودروی خسرو شدم. همسرم تازه سر صحبت را باز کرده بود که اسلحه‌ای را از زیر چادرم بیرون آوردم و ۲ گلوله به سر حمید شلیک کردم و وقتی کنترل خودرو از دستش خارج شد من و فریبا از ماشینش پیاده شدیم و در تاریکی کوچه‌ها فرار کردیم.

در ادامه این زوج در شعبه ۴دادگاه کیفری سابق استان تهران به صورت غیرعلنی و پشت درهای بسته محاکمه شدند و در آن جلسه اولیای دم برای آنها درخواست قصاص کردند. با توجه به اینکه هر ۲ متهم درخواست کرده بودند پرونده غیرعلنی مورد رسیدگی قرار گیرد جزئیاتی از جلسه دادگاه منتشر نشد اما در نهایت و با توجه به درخواست اولیای دم برای هر ۲ سهم حکم مجازات صادر شد و خسرو به قصاص و فریبا به ۱۵ سال حبس محکوم شد.این حکم با اعتراض متهمان به شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور فرستاده شد. قضات دیوان حکم را مورد تأیید قرار

ندادند و به این ترتیب پرونده برای رسیدگی دوباره به شعبه هم عرض فرستاده شد. جلسه رسیدگی به این پرونده در شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران پشت درهای بسته و غیرعلنی برگزار شد. پسر بزرگ مقتول خواهان حکم قصاص برای عاملان قتل پدرش شد. اما چون فرزند کوچک مقتول معلولیت ذهنی و

**گروه حوادث/** مرد جوانی که با همدستی همسرش مردی را به قتل رسانده و به قصاص محکوم شده بود پس از قبول اعاده دادرسی و محاکمه دوباره به حبس و پرداخت دیه محکوم شد.

به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، سال ۹۲ جسد مرد میانسانی که با شلیک گلوله به سرش به قتل رسیده بود، در داخل خودرواش در شرق تهران پیدا شد. مأموران پلیس در بررسی‌های تخصصی دریافتند مقتول فردی به نام حمید است. در ادامه پلیس تلفن همراه مقتول و دوربین‌های مداربسته اطراف محل جنایت را مورد واکاوی قرار داد و معلوم شد که قتل یک انتقام‌گیری شخصی بوده است. پس از آن یکی از شاهدان ماجرا در تحقیقات میدانی به مأموران گفت: من در خیابان ایستاده بودم که ناگهان دیدم یک خودروی پژو پارس مشکي از مسیر منحرف شد و دو زن سراسیمه از ماشین پیاده شدند و قرار کردند. وقتی خودم را به نزدیک خودرو رساندم متوجه شدم راننده در حالی که خون زیادی از بدنش می‌رفت روی صندلی افتاده اما در عین حال هیچ شیشه‌ای نشکسته بود و اینطور به نظر می‌رسید که یکی از آن دو زن به راننده شلیک کرده است.

پس از آن پلیس تحقیقاتش را گسترش داد و به زن جوانی به نام فریبا که از بستگان مقتول بود رسید و او را بازداشت کرد وی در همان بازجویی‌های اولیه به قتل حمید با همدستی همسرش خسرواعتراف کرد.

پس از دستگیری خسرو آنها در ادامه بازجویی‌ها انگیزه‌شان از قتل را اختلاف قدیمی با مقتول عنوان

**گروه حوادث/** سارق سابقه دار که در جریان سرقت از یک خانه سگ گرانقیمت صاحبخانه را نیز درزیده بود پس از ۲ماه در حالی دستگیر شد که سگ و ساعت شاکي همراهش بود.

به‌گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، بیست و پنجم آذر امسال مردی با مراجعه به کلانتری ۱۰۱ تهرنجیش از سرقت خانه‌اش خبر داد و گفت: حدود ساعت ۴ صبح از خواب بیدار شدم و متوجه شدم با شنیدن صدای باز و بسته شدن در تراس بیدار شد اما به تصور اینکه وزش باد باعث این صدا شده اعتناایی نکرده و خوابیدم تا اینکه حدود ساعت ۸ صبح وقتی وارد یکی از اتاق‌ها شدیم با دیدن در تراس که باز و وسایل اتاق که به هم ریخته بود متوجه سرقت شدیم. شاکي با بیان اینکه سارق یک قاب ساعت مچی گرانقیمت، یک دستگاه تیلیت و حدود ۲/۵میلیارد ریال پول و لوازم با ارزش را سرقت کرده،

گفت: ما یک قلاده سگ داشتیم که از نژادی کم یاب و بسیار گرانقیمت بود که سارق آن را هم درزیده است. بدین ترتیب پرونده برای رسیدگی به پایگاه یکم پلیس آگاهی فرستاده شد و تحقیقات برای شناسایی سارق ادامه یافت.

سرهنگ کارآگاه «سیدعلی شریفی» رئیس پایگاه یکم پلیس آگاهی در این باره گفت: بررسی‌های اولیه حاکی از این بودکه سارق از طریق تراس و پنجره آشپزخانه وارد خانه شده که در تحقیقات محلی چهره متهم شناسایی و مشخص شد سارق فردی به‌نام هوشنگ است. بنابراین با شناسایی مخفیگاه سارق، کارآگاهان پس از حضور در محل، هوشنگ که ساعت مچی شاکي را به دست خود بسته و قلاده سگ شاکي را نیز در دست داشت دستگیر کردند.

بدین ترتیب متهم به پایگاه منتقل و در تحقیقات به عمل آمده به جرم خود اعتراف کرد و اعلام داشت

شعله‌های آتش گرفتار شد.

در تحقیقات از صاحب کارگاه، او گفت: تصور می‌کنم عامل این آتش‌سوزی یکی از کارگرانم باشد که چند روز قبل او را اخراج کردم. او کینه مرا به دل گرفته بود و با این کار فکر می‌کرد که می‌تواند از من انتقام بگیرد. با این ادعا، مأموران به بازبینی دوربین‌های مداربسته اطراف کارگاه پرداختند و مشخص شد کارگر اخراجی نصف شب از طریق دیوار وارد کارگاه شده و بعد از آتش کشاندن آنجا، متواری شده بود.

تحقیقات برای دستگیری حمید که آن زمان ۴۲ سال داشت آغاز شد و پس از چندین ماه جست و جوی تیم جنایی متهم بازداشت شد. متهم در تحقیقات اولیه به جنایت ناخواسته اعتراف کرد و گفت: از شهرستان برای کار به تهران آمدم و در کارگاه میل‌سازی مشغول به کار شدم، چون در تهران کسی را نداشتم، در کارگاه می‌خوابیدم اما کارگران صاحبکارم مدام مرا اذیت می‌کردند. درنهایت هم صاحبکارم در حالی که می‌دانست من جایی برای زندگی ندارم مرا از کارگاه اخراج کرد. من هم تصمیم به انتقام گرفتم.

متهم گفت: شب حادثه از دیوار بالا رفتم و وارد کارگاه شدم. در اتاق، کارگرها خوابیده بودند. به‌طرف دیگر کارگاه رفتم تا نقشه انتقامم را اجرا کنم. چوب

# بخشش مرد اعدامی برای رضای خدا

دستی که به سر آن دستمالی آغشته به بزین و تیتیر بسته بودم را روی بخاری انداختم و با شعله ور شدن کارگاه، فرار کردم. روز بعد متوجه شدم یکی از کارگران در آتشی که من به پا کرده بودم کشته شده در حالی که قصد من تنها انتقام گیری از صاحبکارم بود. با اعتراف این کارگر به آتش‌سوزی، به درخواست اولیای دم مقتول، پرونده او برای صدور حکم به دادگاه کیفری استان تهران ارجاع شد. قضات شعبه سوم دادگاه کیفری استان تهران حکم بر قصاص متهم داده و با تأیید این حکم در دیوان عالی کشور پرونده برای صدور حکم به دادسرای امور جنایی تهران فرستاده شد.

در حالی که اولیای دم خواهان قصاص بودند، با تلاش واحد صلح و سازش دادسرای امور جنایی تهران خانواده مقتول روز گذشته در دادسرا حاضر شده و از خون قاتل فرزندشان گذشت کردند.

آنها بدون هیچ قید و شرطی و فقط برای رضای خدا و آرامش روح فرزندشان از گناه وی گذشتند و اظهار داشتند چون در این مدت متهم در زندان توبه کرده و رفتار مناسبی داشته از قصاص او گذشت کردند. بدین ترتیب مرد آتش افروز با رضایت اولیای دم بزودی در دادگاه کیفری پای میز محاکمه می‌رود تا از جنبه عمومی جرم محاکمه شود.



در حاشیه